عدم تفاوت معصوم علیه السلام با مردم در استحاله‌ی درک خداوند در علم حصولی

شاگرد: این بیان در مورد انسان‌های عادی است اما خود معصومین علیهم السلام به این صورت هستند یا نیستند؟

استاد: به‌طور کلی که برای ذات خدای متعال، امتناع را به کار می‌برند، در امتناع درک حصولی تفاوتی بین امام و غیر امام نیست. اتفاقا خیلی از موارد هست. به نظرم امام رضا علیه‌السلام یا امام صادق علیه السلام بودند. راوی به حضرت عرض کرد که آقا خداوند چطور است؟ آیا می‌توان او را دید؟ حضرت علیه السلام، همه‌ی این چیزهایی که ما توقع داشتیم و از عالم خاک سر برداشتیم و با مشاعر محشور بودیم تا خداوند ببینیم و جای او را پیدا کنیم و ... را نفی کردند. گفت: خُب، اگر اینهایی است که شما می‌گویید [درست باشد]، پس دیگر خدایی نمان! چیزی نمان! اگر من او را نبینم و نتوانم سراغ او را بگیرم، در این صورت چیزی نمی‌مان! حضرت علیه السلام یک جمله ی خیلی زیبایی را جواب می‌دهند. فرمودند: «أنت اذا لم تره انکرته، و نحن اذا لم نره اعتقدنا انّه اله». چقدر تفاوت است؟! می‌گویند: تو که او را نمی‌بینی، می‌گویی اصلاً خداوند نیست. اما وقتی ما او را ندیدیم، می‌گوییم: خدایی که خدا است، همانی است که او را نبینیم. اگر او را ببینیم که خدا نیست. چقدر تفاوت عقلانیت برای انبیا و اوصیاء هست!

در اینجا هم همین است. مثلاً در مناجات امام سجاد علیه‌السلام هست: «وَ لَمْ تَجَعْلَ لِلْخَلْقِ طَرَیقاً اِلَی مَعْرِفَتِکَ، اِلّا بِالْعَجْزِ عَنْ مَعْرِفَتِکَ»[1]. یعنی امام می‌فهمند که چطور است که نمی‌شود خداوند متعال را به علم حصولی شناخت. ما همین اندازه عاجز هستیم. حضرت علیه السلام هم فرمودند: مدام پَر می‌گیری تا برود اما مدام خسته و نالان و پر شکسته برمی‌گردد و می‌گوید نشد! اما ذهن شریف امام معصوم علیه السلام پَر نمی‌گیرد. چرا؟؛ چون برای او واضح است چطوری است که نمی‌شود.

برخی استدلالات هم در کتب حکمیة بود. ولو ممکن بود در آن‌ها مناقشه شود، اما روش استدلال خوب بود. می‌گفتند: مثلاً اگر شما بخواهید عین را ذهن کنید. همان اوایل حکمت منظومه بود. استدلال چه بود؟ این بود که می‌گفتید می‌خواهم عین خارجی را از همان حیثی که عین است، درک کنم؛ خُب، اگر دقت کنید، خودش سنگی است که به هدف نمی‌خورد. شما می‌گویید: عین را از همان حیثی که عین است، می‌خواهم ذهن کنم از آن حیثی که ذهن است. این نمی‌شود. استدلال قشنگی

بود. همان اوایل کار بود. در اینجا دارید چه چیزی را درک می‌کنید؟ اینکه اصلاً ریخت فضا طوری است که قابل درک حصولی نیست. پس عجز من نیست. نه اینکه من عاجز هستم، ولی می‌شود. خُب، کسی را پیدا بکن که درک کند. خُب، امام معصوم که خیلی قدرت دارند. قدرت امام معصوم بینهایت است، اما ریخت درک ذات خدای متعال طوری است که ذهن امام معصوم هم نمی‌تواند از این باب او را درک کند. اما مشاهده‌ی ذات او، چرا!؛ حضرت علیه السلام به ذعلب نهیب زدند. گفت: «هل رایت ربّک؟!».

حضرت علیه السلام فرمودند: «ویلک یا ذعلب ما کنت أعبد ربّا لم أره»[2]. خُب، مگر این می‌شود؟! لذا او گفت: «کیف رأیته؟». سراغ آن چیزی رفت که نشدنی است. دوباره حضرت علیه السلام فرمودند: «ویلک»؛ چرا در فضایی می‌روی که نتوان او را دید؟! «لم تره العیون بمشاهدة الأبصار، ولکن رأته القلوب بحقائق الإیمان»؛ خداوند به حقائق ایمان دیده می‌شود. این متناسب با خودش است.

بنابراین اینکه حضرت علیه السلام از «اذهان» نهی می‌فرمایند، ریخت بحث طوری است که فرقی نمی‌کند اگر قوه‌ی یک نفس ولو قدسی باشد، بخواهد با قوای خودش خداوند متعال را به علم حصولی بیاورد، باز محال است و لذا آن علمایی که فرموده‌اند: «سُبْحانَ اللّهِ عَمّا یَصِفُونَ، إلّا عِبادَ اللّهِ المُخْلَصینَ»[3]، این «الا» به چه معنا است؟ یعنی خداوند از هر وصفی که اذهان مخلوقات را عاجز می‌کند، منزه است، الا عباد مخلَص خداوند، که توصیف آنها ... . یعنی چه وصف بکنند و چه نفی صفات بکنند، هر چه که هست، می‌فهمند دارند چه کار می‌کنند. حوزه‌ها را تشخیص می‌دهند. حقائق الایمانی که می‌بینند، نفی الصفاتی که معرفت است و توصیفی که به جا است. از همه‌ی اینها سر در می‌آورند. کمال آن عباد مخلَص، به این است.

شاگرد: یعنی مخلصین فهمیدهاند که نمی‌توانند توصیف کنند؟

استاد: توصیف حصولی.

و الحمدللّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.

---

[1]. مناجات العارفین.

[2]. شیخ صدوق، التوّحید، ج ۱، ص ۳۰۸.

[3]. سوره صافات، آیات ۱۵۹و ۱۶۰.

بازبینی #1
ایجاد شده 24 ژوئیه 2024 15:34:45 توسط ... .
به روزرسانی شده 24 ژوئیه 2024 15:35:46 توسط ... .